

افسانه خواستگاري علي (ع) از دختر ابي جهل
The fable of Ali's proposal from daughter of Abi-Jahl

هدايتي:

موضوع بحث مان پيرامون حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها و سؤالات متعددي كه در اين باره مطرح است ، خواهد بود . با توجه به اين كه ايام فاطميه و شهادت حضرت صديقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله عليها است ، در باره فضائل حضرت زهرا سلام الله عليها از دیدگاه منابع اهل سنت و مورخان و دانشمندان اهل سنت صحبت فرماييد:

Mr. Hedayati: The subject matter is about Hazrat Zahra (S.A) and variety of questions in this matter. Regarding the fact that these days are Fatimiyah days and Martyrdom of Hazrat Seddighah Tahirah Fatima Zahra peace upon her, Will you please talk about Hazrat Zahra (S.A) from Sunni Community references and Sunni historian and scholars' view about her.

جواب استاد :

قبل از شروع سخن ، سالروز شهادت مظلومانه حضرت زهرا سلام الله عليها را خدمت حضرت حجت بن الحسن ، رُوحِي و ارواح العالمين لتراب مقدمه الفداه و تمام پويندگان راه حق و حقيقت ، امامت و ولايت ، تسليت عرض مي كنم . خدا را به حضرت صديقه طاهره قسم مي دهيم پاداش ما را در اين مصيبت عظمي فرج مولايمان حضرت ولي عصر ارواحنا له الفداه قرار دهد . انشاء الله

Dr. Qazvini: Before starting the discussion, I would like condole with the anniversary of oppressively martyrdom of Hazrat Zahra peace upon her to Hazrat Hujjat Ibn al-Hassan may Allah hasten his coming and all seekers of right and real path and Imamate and vilayat. I swear Allah to Hazrat Seddighah Tahirah assign our wages our lord's coming Hazrat Vali Asr, May our souls get sacrifice to him, in this highest catastrophe Insha Allah.

در رابطه با فضائل حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها من گمان نمي كنم ، رواياتي كه پيرامون فضائل حضرت زهرا سلام الله عليها دخت نبي مكرم در صحاح اهل سنت ؛ به ويژه در صحيح بخاري و مسلم وجود دارد ، براي احدي پوشيده باشد . بخاري نقل مي كند:

فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ . [۱]

حضرت زهرا ، خانم و بانوي تمام بهشتيان است.

With regard to Hazrat Fatima Zahra peace upon her, I do not imagine anyone can hide the traditions about grand prophet's daughter Hazrat Zahra's Superiority which exist in Sunni Community Sihaah especially Sahih Bukhari and Muslim. Bukhari narrates: "Hazrat Zahra is master/princess of all paradise's women" [۱]

و در روايت نقل مي كند:

أَمَّا تَرْضِيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَوْ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ . [۲]

And narrates: ...

در صحيح مسلم دارد:

أَمَّا تَرْضَى أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ أَوْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ . [۳]

There exists in Sahih Muslim: ...

اینها نشانگر این است که جایگاه فاطمه زهرا در پیشگاه خدای عالم و نبی مکرم ، جایگاهی بس رفیع و والا است.

These are the sign of greatest rank of Hazrat Zahra before glorious Allah and grand prophet.

در کتاب الاستعیاب ابن عبد البر که از کتابهای رجالی درجه اول اهل سنت است ، آنجا يك تعبير بسیار زیباتری دارد که نبی مکرم به حضرت زهرا سلام الله علیها فرمودند:

أما ترضين أنك سيّدة نساء العالمين، قالت يا أبت فأين مريم بنت عمران؟ قال: تلك سيّدة نساء عالمها وأنت سيّدة نساء عالمك أما والله لقد زوجتك سيّداً في الدنيا والآخرة. [٤]

آیا خشنود نیستی که تو سیده زنان دنیا و آخرت هستی ؟ حضرت زهرا فرمودند : پس مريم بنت عمران چه شد ؟ حضرت فرمودند : او سيد زنان دوران خودش بود ، و تو بانوي عالم خویش هستی.

و در روایت دیگر دارد:

حضرت مريم سیده و بانوي عصر خویش بوده است و تو بانوي زنان دو جهان هستی.

In the book of Al-isteyab by Ibn Abd al-bir which is one of the first class Rijali book among Sunni community there is a beautiful sentence that Grand Prophet said to Hazrat Zahra: "Are not you satisfied that you are the master of this world and futurity's women? Hazrat Zahra said: what about Imran's daughter Hazrat Maryam? 'She was master of women in her era and you are Master of your era' Grand Prophet said." And in another narration narrates: "Hazrat Maryam was master of women in her era but you are master of women in two worlds." [٤]

ابن حجر از آقای سبکی از استوانه‌های علمی اهل سنت است ، نقل می‌کند که گفت:

الذي نختاره وندين الله به، أن فاطمة أفضل من خديجة ثم عائشة. [٥]

Ibn Hajar one of the dominant figures among Sunni Community narrates: ...

این يك بخش از فضائلی که در صحیح بخاری و مسلم آمده است . فراتر از این در روایات متعدد آمده است که نبی مکرم غضب و رضایت حضرت زهرا را با غضب و رضایت حق برابر دانسته است که حاکم نیشابوری در روایت صحیح نقل می‌کند که پیامبر فرمود:

إن الله يغضب لغضبك، ويرضى لرضاك. [٦]

خدای عالم با غضب تو ، غضبناک می‌شود و با رضایت تو راضی می‌شود.

This was a part of her superiority which has been mentioned in Sahih Bukhari and Muslim. Moreover it can be understood that Grand Prophet considers Hazrat Zahra's anger and satisfaction equal to Glorious Allah. Hakim Neyshaburi in a correct narration narrates that Grand Prophet said: "Glorious Allah gets angry with your anger and gets satisfied with your satisfaction" [٦]

و در صحیح مسلم نیز نقل شده است که:
إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا. [٧]

فاطمه پارهٔ تن من است ، هر کس او را اذیت کند ، مرا اذیت کرده است.

It has been narrated in Sahih Muslim: "Fatima is part of my body, anyone who annoys her, annoys me." [۷]

: و در بعضی از روایت‌ها دارد که

. فمن اغضبها ، فقد اغضبني

And in some other narrations says: "... anyone who makes her angry makes me angry"

آقای ابن حجر عسقلانی در فتح الباری نقل می‌کند که این روایت : « يُؤذِينِي مَا آذَاهَا » نشانگر این است که غضب زهرا و ایذاء زهرا ، غضب و ایذاء نبی مکرم است . و غضب و ایذاء نبی مکرم هم کفر است ؛ پس ایذاء و غضب حضرت زهراء کفر است . وفي الحديث تحريم أذى من يتأذى النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بتأذيه؛ لأن أذى النبي حرام إتيافاً، قليله وكثيره، وقد جزم بأنه يؤذيه ما يؤذي فاطمة، فكل من وقع منه في حق فاطمة شيء فتأذت به فهو يؤذي النبي بشهادة هذا الخبر الصحيح، ولا شيء أعظم في إدخال الأذى عليها من قتل ولدها؛ ولهذا عرف بالاستقراء معاجلة من تعاطى ذلك بالعقوبة في الدنيا، ولعذاب الآخرة أشد . [۸]

Mr. Ibn Hajar Asghilani narrates in Fat-hul Bari that the narration "anyone who annoys her, annoys me." shows that Hazrat Zahra's anger and annoyance is Grand Prophet's anger and annoyance. And Grand Prophet's anger and annoyance equals to blasphemy so as a result Hazrat Zahra's anger and annoyance is equal to blasphemy. [۸]

و در جای دیگر می‌گوید:

انها تغضب ممن سبها، وقد سوّى بين غضبها وغضبه، ومن أغضبه يكفر . [۹]

In another place says: ...

آقای مناوی در فیض القدر تعبیر می‌آورد به نقل از ابو نعیم و دیلمی ، بعد از حدیث « من آذاها فقد آذاني » که :

فعليه لعنة الله ملء السماء وملء الأرض وقد أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم وشرفهم ليس لأنفسهم وإنما الله الذي اجتباهم وكساهم حلة الشرف، فلا ينبغي لمسلم أن يذمهم بما وقع منهم؛ فإن الله طهرهم ويعلم الذام لهم أن ذلك راجع إليه [۱۰].

هر کس حضرت زهرا را اذیت کند ، به اندازهٔ فرا راه آسمان و زمین بر او لعنت باد.

Mr. Manaavi brings a sentence narrated by Abu Naeem Deylami after the tradition "anyone who annoys her, annoys me." That says: "anyone who annoys Hazrat Zahra may be damn on him as much as infinite skies and earths."

این‌ها نمونه‌هایی از موقعیت و مقام شامخ حضرت زهرا در صحاح اهل سنت . البته مسأله فراتر از این است و من فقط دو سه نمونه عرض کردم.

These were some samples about greatest situation and rank of Hazrat Zahra in Sunni Community Sihaah. Of course, the issue much more than these and I just mentioned two or three samples.

هدایتی:

نکته‌ای که برای محققان و دانشمندان قابل توجه است ، این است که در مقابل این همه فضائل که حتی مخالفان نتوانستند منکر بشوند و نتوانستند بیان نکنند ، دشمنان حقیقت و فضیلت و دست‌های ناپاک بنی امیه که تا عصر حاضر نیز استمرار پیدا کرده و همچنان در جهت تحریف تاریخ تلاش می‌کنند ، دو حرکت عمده انجام دادند . اولاً فضیلت سازی جعلی برای دیگران که به بخشی از آنها در برنامه‌های گذشته پرداخته‌ایم . دوم این که افسانه سازی کرده‌اند ، دیدند که نمی‌توانند در مقابل خورشید پر فروغ فضایل اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین و همچنین محور کائنات حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها صف آرائی بکنند ، به تلاش مذبحانه دست زدند و افسانه‌های دروغین وارد تاریخ کردند.

Mr. Hedayati:

There is a point for consideration of scientists and researcher in here that before all these superiorities which even the opponents were unable to ignore them and could not explain them, the enemies of truth and excellence and dirty hands of Bani Umayyah which have been constant till this era beside in order to distort the history, they did two important actions. Firstly they forged superiority and excellence for others (whom never had) that have already been mentioned in previous sessions. Secondly when they noticed nothing can be done before rich superiority of Ahlul-Bayt, peace upon all of them, and Hazrat Fatima Zahra (S.A) they made fables and made every endeavor passively to enter untrue fables into history.

از دانشمند محترم جناب آقای دکتر قزوینی می‌خواهیم که یکی از این افسانه‌ها را برای ما بیان کنند تا ببینیم چگونه خواسته‌اند ، مسیر صحیح تاریخ را عوض کنند ؟

We ask respected scientist Dr. Qazvini to explain one of these fables to see how they wanted to divert the straight path of the history?

جواب استاد:

در رابطه با افسانه سازی ، تغییر ، تحریف یا تضعیف فضائل اهل بیت علیه السلام در دوران بنی امیه حضرت عالی اشاره کردید که اگر بخواهیم این رشته سر دراز داد . من فقط به چند نمونه اشاره می‌کنم ، تا بعد ببینیم در برابر این فضیلت بی‌نظیر حضرت صدیقه طاهره چه کرده‌اند ؟

Dr. Qazvini:

You mentioned about the fable making, change, distortion or weakening of Ahlul-Bayt's superiorities in Bani Umayyah era and if we want to speak about them, there is much to say. I just mention some samples then turn to what they have done before this unique superiority of Hazrat Zahra. (The famous successive/Mutawatir narration by grand prophet Muhammad who said: "Fatima is a part of my body, Anyone who annoy her, annoys me ...")

مثلا در رابطه با سد ابواب که در صحاح اهل سنت است ، و روایت قطعی است که پیامبر اکرم « سد الأبواب الا باب علی [۱۱] » تمام درهای صحابه را که به مسجد گشوده می‌شد ، نبی مکرم بست ، جز در علی علیه السلام . و فرمود : قسم به خدا من نبودم که درهای شما را بستم و در علی را گشودم ، خدای عالم چنین کاری کرد

For instance concerning the block of the door (Sadd Abvab) that has been mentioned in Sunni community Sihaah there is decisive narration [۱۱] that says grand prophet blocked all companion's door houses which were opened to mosque except Hazrat Ali's door house and said: "I swear to God, I did not block your door but open Ali's door, The universe God did so."

قضیه سد ابواب الا باب علی ، حدیث و فضیلت بسیار گرانسنگ است . اینها آمده‌اند حتی در صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر صحاح آمده‌اند و یک حدیثی را جعل کرده‌اند که پیامبر فرمود:

The matter blocking every door except Ali's door is a great tradition and superiority. They (opponent of Ahlul-Bayt) came to forge a narration even inside the Bukhari Sahih and Muslim Sahih and other Sihaah that says Grand Prophet said: "Block all opening to mosque except Abu-Bakr's opening." [۱۲]

سدوا عنی کل خوچه فی هذا المسجد غیر خوچه اُبی بکر باب . [۱۲]
تمام روزه‌ها را به مسجد ببندید غیر از روزه اُقای ابوبکر.
انشاء الله بعداً بحث خواهیم که اصلاً جناب ابوبکر در مدینه اصلاً منزلی نداشت . و روز رحلت نبی مکرم هم در مدینه نبود و در سنخ بود ، پس از آن که نبی مکرم از دنیا رفت ، تمام صحابه در مسجد جمع بودند ، ساعت‌ها پس از رحلت نبی مکرم در مدینه حاضر شد . حتی در برخی از روایات هم دارد که در دروان خلافت هم از سنخ با شتر و یا با اسب می‌آمد ، نمازش را می‌خواند و برمی‌گشت.

Insha-Allah we will discuss later that Mr. Abu-Bakr had no house in Medina at all and he was not in Medina on the death day of Messenger of Allah but he was in Sanakh. When messenger of Allah passed away, all companions were in mosque and arrived hours later. Even there are narrations that says even he would come with a camel or horse for praying and return back to Sanakh during his Caliphate.

همچنین روایتی که شیعه و سنی حتی مستشرقین نقل کرده‌اند ، که پیامبر فرمود:
الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة. [۱۳]
حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند.

Also there is a narration which Shiite and Sunni even orientalist have quoted that grand prophet said: "Hassan and Hussain are two masters of the paradise youths." [۱۳]

در برابر این وضع کرده‌اند که پیامبر فرمود:
ابابکر و عمر ، سیدا کهل اهل الجنة. [۱۴]
ابوبکر و عمر دو آقای پیرمردان اهل بهشت هستند.

Before this tradition, they have forged that grand prophet said: "Abu-Bakr and Umar are two masters of the paradise olds!" [۱۴]

در مناظره‌ای که آقا امام جواد علیه السلام با بعضی از علمای اهل سنت داشته است ، وقتی که یحیی بن اکثم مطرح کردند و گفتند که : فرزند پیامبر ! در باره این حدیث چه می‌گویید ؟ امام جواد فرمود :

بهشت جای پیر مرد نیست ، تمام کسانی که وارد بهشت می‌شوند به صورت جوان ۱۸ ساله و ... وارد بهشت می‌شوند.

During a debate that Imam Javad (A.S) had with some of the Sunni scholars, when Yahya Ibn Aktham asked Imam Javad's idea about this tradition, he answered: "Paradise is not place of old folk, all who enter paradise, are ۱۸-year old youths and ..."

یا در برابر حدیث:
انی تارک فیکم الثقلین ، کتاب الله و عترتی اهل بیته
حدیث:
کتاب الله و سنتی را ساخته‌اند.

Or in front of the tradition: "I leave you two worthy things, Allah's book and my family member." They have forged: "I leave you two worthy things, Allah's book and my method/Sunnah."

حدیث :
النجوم امان لاهل الارض من الغرق واهل بیته امان لامتی من الاختلاف فإذا خالفتها
قبیلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابلیس . [۱۵]
حدیث «اصحابی کالنجوم ، بایهم اقتدیتم ، اهتدیتم» را ساخته‌اند . معنی فارسی
ندارد.

در برابر حدیث:
أنا مدينة العلم و علي بابها . [۱۶]

حدیث :
أنا مدينة العلم وأبو بكر أساسها وعمر حیطانها وعثمان سقفا وعلی بابها . [۱۷]
من شهر علمم ، ابوبکر پایه‌های آن ، عمر دیوارهای آن ، عثمان سقف آن و علی در آن
است.
معلوم نیست که کدام شهر است که دارای سقف است ، من نمی‌دانم.

And against the tradition: "I am the city of science and Ali is its gate." [۱۶]
They forged: "I am the city of science, Abu-Bakr is its columns, Umar is its walls, Othman is its ceiling and Ali is its door!" [۱۷] I wonder which city has ceiling!!

با مثلاً خود بخاری در تاریخ کبیرش ، ج ۴ ، ص ۸۰ نقل کرده است که:
أنا مدينة العلم وعلی بابها ومعاویة حلقتها.
من شهر علمم ، علی در آن و معاویة حلقة آن در است.

Or Bukhari in his great history (TARIKH KABIR) Vol.۴ P. ۸۰ has quoted: "I am the city of science, Ali is its door and Muaviyah is ring of the door!"

با کمال بی‌حیایی در برابر حدیث منزلت که پیغمبر فرمود:
أنت منی بمنزلة هارون من موسى . [۱۸]
که در صحیحین آمده است ، آمده‌اند حدیثی جعل کرده‌اند که نهایت بی‌شرمی و
ردالت بنی امیه را ثابت می‌کند . که حریر می‌گوید پیامبر فرمود:
أنت منی بمنزلة قارون من موسى . [۱۹]
یا علی ! دشمنی تو با من ، همانند دشمنی قارون با موسی است.

Or in an extreme impudence in front of rank/Manzilat tradition that grand prophet said: "Your rank toward me is like Harun to Musa" [١٨] they have forged a tradition that proves endless impudence and meanness of Bani Umayyah that Hariz says Grand prophet said: "Your [enmity] rank is like [enmity] of Qarun to Musa!"

وقتي از او سؤال مي‌کنند که این حديث را از کي شنیده‌اي؟ در جواب مي‌گويد: من ديدم که وليد بن عبد الملك آن را بر بالاي منبر مي‌خواند. سألہ الراوی عن ترويه قال سمعت الوليد بن عبد الملك يقوله وهو على المنبر. این‌ها نشانگر سعي و تلاش مذبحخانه دودمان بني اميه است در برابر فضایل بي‌کران اهل بيت عليهم السلام. هر چه جلوي خورشيد را ابر بپوشاند، باز نور خورشيد از پس ابر مي‌تابد و جهان را روشن مي‌کند و خورشيد هميشه پشت ابر نمي‌ماند.

When Hariz is asked whom he has heard this narration from? He replies: I noticed that Valid Ibn Abdul Malik recites it to people above the pulpit. These are the sign of Bani Umayyah's shameless endeavor against endless superiority of Ahlul-Bayt peace upon them. As much the clouds cover the face of sun but sun will shine again behind clouds and lighten the world...

در رابطه با حديث مورد نظر « فاطمة بضعة مني ، من آذاها فقد آذاني » : این روايتي است که همه نقل کرده‌اند ؛ حتي بخاري و مسلم و این حديث مي‌شود گفت که از متواترات است . این آقایان دیده‌اند که نمي‌توانند در برابر این حديث و این فضيلت بس بزرگ انکار کنند ، آمده‌اند يك قضيه‌اي را جعل کرده‌اند که بلي ما قبول داريم که پیامبر فرمود : « فاطمة بضعة مني ، من آذاها فقد آذاني » ولي این داستان به خاطر این بود که علي عليه السلام مي‌خواست برود از دختر ابوجهل خواستگاري کند و روي حضرت زهرا هوو بياورد ، پيغمبر اکرم عصباني شد و آمد در مسجد ، مسور بن مخرمه راوي حديث مي‌گويد من آن جا بودم در حالي که « محتلم » بالغ بودم که پیامبر فرمود :

إِنَّ فَاطِمَةَ مِنِّي، وَأَنَا أَتَخَوَّفُ أَنْ تُفْتَنَ فِي دِينِهَا.
فاطمه از من است و من مي‌ترسم در دينش لغزش پيدا کند.

With regard to subject matter tradition "Fatima is part of my body; anyone who annoy her, annoy me", this is a narration which everyone has quoted even Bukhari and Muslim and etc. this tradition is regarded of successive one. When these guys (Ahlul-Bayt's opponents) have understood that are not able to ignore this highest superiority, have come and forged a story and claimed that it is true that grand prophet said: "Fatima is part of my body; anyone who annoy her, annoy me" but this is because of Ali intended to propose Abu-Jahl's (one of the rigid enemies of grand prophet) daughter and in fact bring a rival wife against Fatima Zahra. So grand prophet got angry and came to mosque and said: "Fatima is from me and I scare to be found error in her belief". Musavvir Ibn Makhramah, the narrator of this tradition, says: I was there while I was an adult.

و بعد پیامبر فرمود:
بني عبد الشمس که داماد من بودند ، احترام را داشتند ؛ من نمي‌خواهم حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کنم ؛ ولي دختر پيغمبر خدا و دختر دشمن خدا در يك خانه نبايد جمع بشود.

ثُمَّ ذَكَرَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صِهْرًا لَهُ مِنْ بَنِي عَبْدِ شَمْسٍ، فَأَتَتْهُ عَلَيْهِ فِي مُصَاهَرَتِهِ
 إِيَّاهُ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: حَدَّثَنِي قَصْدَقْنِي، وَوَعَدَنِي قَوْفَى لِي، وَإِنِّي لَسْتُ
 أَحْرِمُ حَلَالًا وَلَا أُجِلُّ حَرَامًا، وَلَكِنَّ وَاللَّهِ لَا تَجْتَمِعُ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 وَبَيْنَ عَدُوِّ اللَّهِ أَبَدًا. [٢٠]

إِنَّ بَنِي هِشَامِ بْنِ الْمُغِيرَةِ اسْتَأْذَنُوا فِي أَنْ يُنْكِحُوا ابْنَتَهُمْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَلَا أَدْنُ،
 ثُمَّ لَا أَدْنُ، ثُمَّ لَا أَدْنُ، إِلَّا أَنْ يُرِيدَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنْ يُطْلَقَ ابْنَتِي وَيُنْكِحَ ابْنَتَهُمْ، فَإِنَّمَا هِيَ
 بَضْعَةٌ مِنِّي، يَرِيئُنِي مَا أَرَابَهَا وَيُؤْذِينِي مَا آذَاهَا. [٢١]

علي عليه السلام اگر می خواهد دختر ابو جهل را بگیرد ، باید دختر من را طلاق بدهد .
 فاطمه پاره تن من است ، آنچه که موجب رنجش فاطمه بشود ، مرا می رنجاند.

The narrator says: and then grand prophet said: ... I am not going to convert lawful (Halal) to unlawful (Haram); but daughter of Allah's messenger and daughter of Allah's enemy can not be collected in a home. [٢٠], [٢١].

آن ها این روایات را نقل کرده اند که بتوانند با این جعلیات هم فضائل حضرت زهرا سلام
 الله علیها را زیر سؤال ببرند و از این مهمتر اصلاً خود امیر المؤمنین را زیر سؤال ببرند و
 بگویند که اصلاً این حدیث در شأن امام علی علیه السلام وارد شده است . این در
 حقیقت تنقیصی است از امام علی علیه السلام . این نمونه کوچکی از تلاش های
 دودمان بنی امیه بود که متأسفانه این روایت در صحاح اهل سنت نیز وارد شده است

They have quoted these forged narrations to question both Hazrat Zahra's superiority and the lord of believers, Amir al-muminin Ali, saying that this tradition is about Imam Ali originally. This is in fact... against Imam Ali. This was a small instance of Bani Umayyah lineage that unfortunately has been quoted in Sihaah book of Sunni community.

هدایتی:

اصلاً سازنده این افسانه کیست و چه دلیل و یا دلائلی می توانیم اقامه کنیم بر جعلی بودن این افسانه ؟

Mr. Hedayati: who is the forger of this fable basically? And what are the reasons to prove the forgery of this fable?

جواب استاد:

در رابطه با این که این حدیث جعلی و ساختگی است ، من فکر نمی کنم هیچ
 منصفی قضایای تاریخی را بررسی کند ، هم نسبت به کسی که این حدیث را ساخته
 است (مسور بن مخرمه) و هم جوانب قضیه را ملاحظه کند ، شبهه ای داشته باشد
 بر جعلی بودن این داستان.

Dr. Qazvini: with regard to forged and fictitious of this tradition, I do not believe there would be any just person to evaluate history records, both the forger of tradition (Musavvir Ibn Makhramah) and the circumstances of the matter weather this story has doubt to prove its forged ness.

خود صحیح بخاری این روایت را آورده است:
 فاطمة بضعة من فمن أغضبها أغضبني . [٢٢]
 هیچ اشاره ای به قضیه خواستگاری امیر المؤمنین از دختر ابو جهل نیست.

Sahih Bukhari has quoted: "Fatima is part of my body; anyone who make her angry, make me angry." [۲۲] And does not mention the story of Amir Al-muminin's proposal from Abu-Jahl's daughter.

مسلم هم در صحیحش نقل می‌کند:
إنما فاطمة بضعة مني يؤذيني ما آذاهما. [۲۳]
در این جا نیز بحث خواستگاری دختر ابوجهل نیست.

Also Muslim in his Sahih narrates: "Fatima is part of my body; anyone who annoy her, annoy me" [۲۲], we see that it is not the matter of Abu-Jahl's daughter proposal either here.

حاکم نیشابوری در مستدرک با سند صحیح نقل می‌کند:
إن الله يغضب لغضبك، ويرضى لرضاك. [۲۴]
به هیچ وجه قضیه خواستگاری دختر ابوجهل نیست.

Haakim Neyshaburi in Mustadrak with a correct document quotes: "Truly, Allah gets angry with your anger and satisfies with your satisfaction." [۲۴] Again it is not the matter of Abu-Jahl's daughter proposal either here.

و ما وقتی تاریخ این روایت را بررسی می‌کنیم ، می‌بینیم که بسیاری از علمای اهل سنت این روایت را نقل کرده‌اند ؛ اما هیچ اشاره‌ای به قضیه خواستگاری دختر ابوجهل نکرده‌اند ؛ از جمله:

When we evaluate the history of this narration, we notice many of the Sunni community scholars have quoted this narration without mentioning the story of Abu-Jahl's daughter proposal. These narrations are:

أبي عاصم الضحاك (المتوفى ۲۸۷). الأحاد والمثاني: ج ۵ ص ۳۶۳.

Abi Asim Az-zahhak (DD. ۲۸۷) Al-ahad val mathani: Vol. ۵, p. ۳۶۳

والدولابي (المتوفى ۳۱۰). الذرية الطاهرة: ص ۱۱۹.

Al-Dulabi (DD. ۳۱۰) Az-Zurriyat At-Tahirah, P.۱۱۹.

والطبراني (المتوفى ۳۶۰). المعجم الكبير: ج ۱ ص ۱۰۸.

At-tabrani (DD. ۳۶۰) Al-mujamul Kabir: Vol. ۱, P.۱۰۸

والخطيب البغدادي (المتوفى ۴۶۳). ذيل تاريخ بغداد: ج ۲ ص ۱۴۰، ج ۲ ص ۱۴۱.

Al-khatib Baghdadi (DD.۴۶۳), under Tarikh Baghdad: Vol. ۲, P.۱۴۰, Vol. ۲ P.۱۴۱

وابن عساكر (المتوفى ۵۷۱). تاريخ مدينة دمشق: ج ۳ ص ۱۵۶.

Ibn Asakir (DD. ۵۷۱), Tarikh Madinat Dameshq: Vol. ۳, P.۱۵۶.

وابن الأثير (المتوفى ٦٣٠). أسد الغابة (المتوفى ٧٤٨): ج ٥ ص ٥٢٢.

Ibn Athir, (DD. ٦٣٠) Asadul Ghayah (DD. ٧٤٨, Vol. ٥, P. ٥٢٢

والذهبي (المتوفى ٧٤٨). ميزان الاعتدال: ج ٢ ص ٤٩٢.

Az-zahabi (DD. ٧٤٨), Mizanul Itidal: Vol. ٢, P. ٤٩٢.

والزرندي الحنفي (المتوفى ٧٥٠). نظم دور السمطين: ص ١٧٨.

Az-zarandi Al-hanafi (DD. ٧٥٠), Nazm Daur As-samtin: P. ١٧٨.

والهيثمي (المتوفى ٨٠٧). مجمع الزوائد: ج ٩ ص ٢٠٣.

Al-Heythami (DD. ٨٠٧), Majmauz Zavaeid: Vol. ٩, P. ٢٠٣.

وابن حجر (المتوفى ٨٥٢). الاصابة: ج ٨ ص ٢٦٦، ص ٢٦٥، تهذيب التهذيب: ج ٢١ ص ٣٩٢.

Ibn Hajar (DD. ٨٥٢), Al-Isabat: Vol. ٨, P. ٢٦٥-٢٦٦, Tahzib At-Tahzib: Vol. ٢١, P. ٣٩٢.

والصالحى الشامى (المتوفى ٩٤٢). سبل الهدى والرشاد: ج ١١ ص ٤٤.

As-Salehi Ash-Shami, (DD. ٩٤٢), Sayl Al-huda va Ar-rishad: Vol. ١١, P. ٤٤. And Etc.

و... .

اگر چنانچه این روایت در باره خواستگاری دختر ابوجهل وارد شده بود ، باید این بزرگان اشاره می کردند.

If these narrations had been about Abu-Jahl's daughter proposal, surely these scholars must have been mentioned.

قهرمان و سازنده این افسانه:

در تمام روایاتی که اهل سنت آورده اند ؛ به ویژه در صحیح بخاری و مسلم ، سند به فردی به نام مسور پسر مخرمه می رسد . ایشان از افرادی بود که در حاشیه آقاي عبد الله بن زبیر بود و در حمله یزید به مکه مکرمه سنگی از منجنیق پرت شد ، تعداد از افراد کشته شدند ، مسور هم جزء لشکریان عبد الله بن زبیر بود و کشته شد . عبد الله بن زبیر يك فرد مخالف و دشمن اهل بیت بوده ؛ به حدی که در نماز جمعه صلوات بر پیغمبر و آل پیغمبر را حذف کرده بود و گفت : به خاطر این صلوات بر پیغمبر و آل پیغمبر نمی گویم ؛ چون کسانی از آل پیغمبر هستند که اهل بیت سوء هستند ، وقتی من بر آل پیغمبر صلوات می فرستم ، اینها خوشحال می شوند . من برای این که دماغ اینها را بر زمین بمالم ، صلوات بر آل پیغمبر را حذف کرده ام.

The hero and forger of this fable:

In all of the narrations which Sunni community have mentioned especially in Bukhari and Muslim Sahih, the document reaches to person named Musavvir

Ibn Mukharramah. This guy was among the people who were beside Abdullah Ibn Zubayr and during Yazid attack to Mecca; a stone was thrown from ballista and killed some people that one of them was Musavvir who was among the Adullah Ibn Zuabar army. Abdullah Ibn Zubayr was such a person who was opponent and enemy of Ahlul-Bayt and removed praise and greeting to Muhammad and his descendant in Fridays' praying. He said I say not praise and greeting to Muhammad and his descendant because there are people from prophet's descendant who are evil Ahlul-Bayt and when I praise Muhammad and his descendant, they get pleased. So I removed praise and greeting to Muhammad and his descendant to defeat them. [٢٥]

وموقف ابن الزبير معروف من علي وأهل البيت فهو الذي قاتله وابوه في معركة الجمل ، فكان يحمل الحقد والضغينة على أهل البيت ، قال ابن أبي الحديد: ان عبد الله بن الزبير يبغض عليا، وينتقصه وينال من عرضه. وروى عمر بن شيبه وابن الكلبي والواقدي وغيرهم من رواة السير ، أنه مكث أيام ادعائه الخلافة أربعين جمعة لا يصلح فيها على النبي ، وقال : لا يمنعني من ذكره إلا أن تشمخ رجال بأنافها . وفي رواية محمد بن حبيب وأبى عبيدة معمر بن المثنى : أن له أهيل سوء ينغضون رؤوسهم عند ذكره . وروى سعيد بن جبیر أن عبد الله بن الزبير قال لعبد الله بن عباس : ما حديث أسمعه عنك ؟ قال: وما هو ؟ قال: تأنيبي وذمي! فقال : إني سمعت رسول الله يقول: (بنس المرء المسلم يشبع ويجوع جاره) ، فقال ابن الزبير : إني لأكتم بغضكم أهل هذا البيت منذ أربعين سنة. [٢٥] و همچنین ذهبی در سیر اعلام النبلاء می گوید : ایشان جزء طرفداران پر و پا قرص معاویه بود . عروة بن زبير می گوید : آقای مسور هر وقت نام معاویه را می برد بر او صلوات می فرستاد.

Also Zahabi in Siyarul Alam An-Nobala says: He (Musavvar) was one of the confirmed advocates of Muaviyah. Urvat Ibn Zubayr says: "whenever Musavvar named Muaviyah, he praised and greeted him." [٢٦]

وكان يثني ويصلي على معاوية، قال عروة: فلم أسمع المسور ذكر معاوية إلا صَلَّى عليه. [٢٦] حالا چه شد که صلوات بر پیغمبر را به خاطر این که اهل بیت پیامبر خوشحال می شوند ، در خطبه های نماز حذف می کند ؛ اما هر وقت نامی از معاویه برده می شود ، بر او صلوات می فرستد ؟

Now, why he removes praise and greeting to Muhammad from praying sermons because Ahlul-Bayt would get happy while whenever names Muaviyah, he send praise and greeting to him?

جهت دیگر این که توجه برادران اهل سنت و به ویژه وهابی ها را به این نکته جلب می کنم که اصلاً سن آقای مسور متناسب با این قضیه نیست . استاد توفیق ابوعلم از اساتید برجسته مصری و معاون نخست دادگستر مصر است ، کتابی دارد به نام فاطمة الزهرا که جناب آقای دکتر صادقی ترجمه کرده است . من در طول این چهل سال که افتخار خدمت اهل بیت را دارم ، کتابی از برادران اهل سنت ، زیباتر ، دقیق تر ، علمی ، مستدل و منصفانه تر از این در باره حضرت زهرا ندیده ام . ایشان در صفحه ١٤٦ این کتاب که البته من عربی آن را ندارم ، می گوید : این قضیه خواستگاری علی

عليه السلام از دختر ابوجهل سال دوم هجرت بوده است . سال دوم هجرت هنوز آقای مسور بن مخرمه به دنیا نیامده بود .

Another aspect which I would like to announce our Sunni brothers especially Vahhabies is that Mussaver's age does not match with this issue. Professor Taufiq Abu-Elm, one outstanding professors of Egypt and Prime assistant of Egypt judiciary has a book titled "Fatima Az-Zahra" that has been translated (To Persian) by Dr. Sadeqi. I have not noticed such a beautiful, detailed, scientific, documented and justly written book from Sunni community brothers during forty years being servant to Ahlul-Bayt which is my honor. He says in page ۱۴۶ of this book (frankly, I do not have the Arabic version of this book): the matter of Imam Ali's proposal from Abu-Jahl's daughter happened in second year of immigration. In second year of Immigration Musavvir Ibn Mukhramah was not born yet.

ابن حجر در تهذیب التهذیب می گوید : ولد بمکة بعد الهجرة بسنتين فقدم به المدينة في عقب ذي الحجة سنة ثمان ومات سنة أربع وستين . [۲۷]
سال دوم هجرت در مکه متولد شده است.

Ibn Hajar says in Tahzib At-Tahzib: He was born in Mecca in second year of immigration. [۲۷]

ابن حجر در الاصابه می گوید : ایشان در ذي الحجة سال هشتم هجري به مدینه آمده بود ؛ در حالی که يك بچه شش ساله بوده است .
وكان مولده بعد الهجرة بسنتين، وقدم المدينة في ذي الحجة بعد الفتح سنة ثمان، وهو غلام أيفع ابن ست سنين . [۲۸]

Ibn Hajar says in Al-Isabah: he had come to Medina in month Zil-Hajjah of Ath years of immigration while he was a six years old child.

با توجه به آنچه استاد ابوعلم دارد ؛ یعنی چهار سال بعد از قضیه خواستگاری آقای مسور تازه وارد مدینه شده است .

According to what professor Abu-Elm says, Musavvir come to Medina after ۴ years of proposal issue.

البته من نمی دانم که آقای ابن حجر عسقلانی از کجا کشف کرده است که این قضیه در سال هشتم هجرت صورت گرفته است . شاید ابن حجر قضایایی را از غیب می دانسته است یا توسط ملائکه یا اجنه به او وحی شده . ایشان می گوید : این قضیه خواستگاری امام علی علیه السلام از دختر ابی جهل بعد از سال هشتم هجری بوده ، آن زمان آقای مسور شش ساله بوده است .

To be clear, I do not know how Mr. Ibn Hajar Asqilani has found this matter has happened in Ath year of immigration. May be Ibn Hajar knew some matters from hidden or it has been inspired by angels or jinn! He (Ibn Hajar) says: the issue of Imam Ali's proposal from Abu-Jahl's daughter happened after Ath years of immigration and Mr. Mussavir was six years old that time.

فرض کنیم که ایشان در آن زمان شش ساله بوده است ، خود مسور می‌گوید : « و أنا محتلم » ؛ یعنی من بالغ بودم . یعنی کسی که در يك مرحله از رشد رسیده است که در عالم خواب محتلم می‌شده است ؛ یعنی توانایی ازدواج دارد . آیا به بچه شش ساله می‌گویند محتلم ؟

Let us suppose Mussavir was six years old at that time. Mussavir himself confesses: "I was an adult" in other words; I grew up as much that I could have nocturnal and I was able to marry!" do they call a six years old child an adult?

البته ابن حجر متوجه این نکته شده است و می‌گوید : مراد از محتلم ، عبارت از آن رسیدن به مرحله بلوغ نیست ؛ بلکه مراد این است که او در يك مرحله از عقل و درایه رسیده بوده است . شاید هزار ماشاء الله بچه نابغه بوده است.

Of course Ibn Hajar has not been noticed this point and says: "The meaning behind adult here is not reaching to adult age and being able to marry, but also it means he had reached to the stage of experienced and intelligence person." May be he was a genius!!

اولاً به آقای ابن حجر عرض می‌کنیم که گفتن « محتلم » و اراده کردن « عقل » خلاف لغت و عرف است . ایشان يك مورد به ما نشان بدهد که کلمه احتلام به معنای عقل آمده باشد .

Firstly to let Mr. Ibn Hajr know that saying adult and intending the meaning of wise is contrary to common law and language. He must show us just one instance that the word adult (Ihtilam) is used as the meaning of wise.

فرض کنیم این هم باشد و بگوئیم که آقای مسور هزار ما شاء الله در شش سالگی نابغه بوده است ، آمده پای منبر پیامبر نشسته و حدیث نقل کرده است ؛ ولی ما می‌بینیم که مسلم در صحیحش ، نقل می‌کند که من در محضر پیامبر سنگی را به طرف ساختن مسجد می‌بردم ، يك لنگی را به خودم بسته بودم ، این لنگ من باز شد ، آن چه که نباید پیدا بشود ، هویدا شد ، همین‌طور این سنگ را می‌بردم ، پیامبر فرمود:

ارْجِعْ إِلَى ثَوْبِكَ فَخُذْهُ، وَلَا تَمْشُوا عُرَاءً. [۲۹]

پسر برگرد شلوارت را بپوش و لخت و عریان راه نرو.

In addition to, imagine that is true and Mr. Musavvir was a genius in six years old, has come and seat in front of prophet's pulpit (to listen prophet's sermons) and quoted traditions but we notice that Muslim in his Sahih quotes: I (Musavvir Ibn Makhrmah) was in the presence of prophet taking stone toward Mosque, while I tied a loincloth to my waist but it got untied and caused me completely bare but I still was taking the stone that prophet commanded: "O, boy! Return and wear your loincloth and do not walk barely!" [۲۹]

ما از جناب ابن حجر سؤال می‌کنیم ، این آقای بی که می‌فرماید نابغه بوده و در شش سالگی کمال عقل را داشت ، عقلش کجا رفته بوده که جلوی مردم و جلوی پیغمبر لخت مادر زاد ظاهر شده و این قدر شعور و عقل ندارد که برگرد شلوارش را بپوشد ؟

We just ask Mr. Ibn Hajar, the person you claim to be a genius and attained maturity at the age of six, where was his wisdom that attend completely naked in front of prophet and does not have a bit of intelligence and wise to return and put on his loincloth?

التبه ما مطالب متعدد ديگري در اين زمينه داريم كه اصلا آقاي مسور بن مخرمه شأنيت نقل چنين حديثي را در اين زمان نداشته است ؛ چه بعد از اين خواستگاري به دنيا آمده باشد يا در سن شش سالگي شاهد قضيه بوده باشد.

Of course we have various materials in this regard that proves Mr. Musavvir Ibn Mukhramah did not have the rank of quoting such tradition at all; whether he was born after the Proposal matter or witnessed the issue at the age of six.

چند وقت پيش جناب آقاي حسيني از سندج زنگ زده بود و وقتي بر سر همين مسأله بحث مي كرديم ، گفتند كه وقتي يك بچه شش ساله هم روايتي را نقل كند ، ما آن را مي پذيريم.

I received a phone call from Mr. Hossaini from Sanandaj and when we were discussing about the same subject, he said that whenever a six-year-old child quotes a narration, we accept it!

ما به ايشان و همفكرانش عرض مي كنيم كه روايت صحيح بخاري اين است كه پيغمبر آمد به مسجد و بالاي منبر نشست و اين قضيه را گفت . چه طور شد از ميان آن همه مسلمان از مهاجر و انصار ، يك نفر اين روايت را نقل نكرده است ، فقط جناب مسور نقل کرده است . يا بايد بگوئيد كه در مسجد فقط آقاي مسور بوده است يا نه ديگر صحابه ها بوده اند ؛ ولي كوتاهي کرده اند يا نستجير بالله خيانت کرده اند و اين حديث را نخواستند نقل كنند.

We say to this guy and his friends that Sahih Bukhari narration says that prophet came to mosque and went over pulpit and said this matter. What has happened that among all Moslems of immigrants and assistants just Mr. Musvvir has quoted it? Either you must accept that only Mr. Musavvir was in the mosque or accept that there also were other companions but were negligent or treachery toward prophet and did not want to quote this tradition.

هدايتي:
بسيار لذت بخش است وقتي انسان اين حقايق را از لابلای تاريخ مي شنود . و چه قدر دشوار و سخت است كه محققان كوشا و زحمت كش مانند جناب آقاي قزويني بايد ساعت ها تلاش كنند تا از لابلای اين هم خار و خاشاكي كه وارد تاريخ شده اند ، اين طلاي ناب را خارج كنند و براي ما اين طور مرتب و دسته بندي شده بيان كنند تا شاهد تكرر جنايت بر عليه حضرت زهرا و امير المؤمنين عليهم السلام نباشيم.

Mr. Hedayati: It is really joyful when you hear these facts through history and how difficult it is that hardworking and diligent researchers like Excellency Mr. Qazvini must strive for hours to extract these pure gold records among much

thorns and motes which have been inserted into history and explain us in a classified and organized way so that we will not witness the repetition of tragedy against Hazrat Zahra and Amir Al-Muminin peace be upon them.

حدیث ساختگی و دروغین درست می‌کنند که گوینده آن زمان اتفاق این جریان هنوز به دنیا نیامده است یا اگر به دنیا آمده است ، دوسالش یا حد اکثر با زد و بندها و اضافاتی که به تاریخ کرده‌اند ، شش سالش است . این شخصی که هوش و زکاوتش آن قدر بالا بوده است که نمی‌توانسته عورتش را بیوشاند . حتی اگر چنین چیزی را آقای مسور هم گفته باشد ، بر او حرجی نیست ؛ چون به خاطر حقد و کینه که نسبت به اهل بیت داشته‌اند نقل کرده ؛ ولی ناراحتی و تأسف صد چندان از بزرگانگی از اهل سنت است که این دروغ را نسنجیده و تحقیق نکرده در کتاب‌های خودشان وارد می‌کنند و ارزش و مقدار خودشان را پایین می‌آورند.

They make a forged and artificial narration that its narrator was not born at the time of the subject matter or if he had born, he would not have been two or at most, concerning the collusions and additions in history, six years old. This person was so intelligent and wise that could not cover his nakedness at the presence of grand prophet. Even if Mr. Mussavir had said such things, he is not guilty on that account because he narrated it for the reason of rancor and hatred against Ahlul-Bayt but it is sorrowing and regretful that scholars of Sunni community insert this lie in their books without evaluation and research about it thoroughly and lessen their worth and credit.

جناب آقای دکتر قزوینی ! آیا چنین افسانه و داستانی ، جسارت و توهین به ساحت مقدسی نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیست ؟ احساس می شود که چنین افسانه‌ای و افسانه‌های مشابه این ، حتی مستقیماً به ساحت نبی مکرم اسلام جسارت است . نظر شما در این باره چیست ؟

Dr. Qazvini! Are not such fable and story boldness and insult toward sacred presence of messenger of Allah (SAWS)? It seems that such a fables or similar to these are direct insult toward grand prophet. What are your ideas about this?

جواب استاد:
در رابطه با این قضیه‌ای که صحیح بخاری و مسلم نقل می‌کند که پیامبر اکرم عصبانی شد به طوری که لباسش کشیده می‌شد ، آمد بالای منبر و با عصبانیت و تندی برگشت گفت:
لا تجتمع بنت رسول الله و بنت عدو الله عند رجل واحداً أبداً.

Dr. Qazvini: with regard to the matter that Sahih Bukhari and Muslim narrate that Grand Prophet got angry in a way that his cloths was touching the ground and went over the pulpit and said angrily: "daughter of Allah's messenger and daughter of Allah's enemy can not be collected in a home".

انشاء الله باید این را يك مقداری توضیح بدهم که صحیح بخاری آمده‌اند يك حکم خلاف قرآن را و خلاف آنچه که در تاریخ بوده است و در حقیقت خود عثمان را زیر سؤال می‌برد نقل کرده‌اند.

Insha Allah it is better to explain that Sahih Bukhari has mentioned a command which is contrary to Holy Quran and contrary to what existed in history and actually they have questioned Othman himself.

یا این که پیامبر بیاید و در بالای منبر بگوید که اگر علی می‌خواهد ازدواج کند ، باید دختر من را طلاق بدهد و او به خانه من بیاید . یعنی گویا نستجیر بالله یک شتر چران بیابان‌گرد یا یک فرد بی‌فرهنگی است که دختر داده است به فردی . صرف نظر از این که ازدواج مجدد در زمان عرب یک امر مرسوم بوده است.

Or regardless of the fact that remarriage was a customary matter, Grand prophet come to mosque and announce over the pulpit that if Ali wants to marry, he must divorce my daughter and she come to my house. It seems that a cultureless person have given his daughter to a person.

اولاً جسارت به ساحت مقدس نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است که این چنین تعبیری را نمی‌کند . « انک لعلی خلق عظیم . »

Firstly it is boldness to Messenger of Allah (SAWS) who does not say so at all. (surely thou art upon a mighty morality.)

ما می‌بینیم که مسأله چهار زن گرفتن حکم قرآنی است:
فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرَبَاعًا . [۳۰]

And it is clear that the issue of having four wives is a Quranic command. [۳۰]

این عبارت پیغمبر که می‌گوید : اگر علی می‌خواهد دختر ابوجهل را بگیرد ، خلاف قرآن است . این آقای سازنده حدیث و این قهرمان جعل حدیث توجه نکرده است و جمله‌ای را به زبان پیامبر بسته است که در حقیقت خلاف نص صریح قرآن است . لا أن یرید ابن ابی طالب أن یطلق ابنتی وینکح ابنتهم . [۳۱]
اگر علی می‌خواهد دختر ابوجهل را بگیرد ، دختر من را طلاق بدهد.

So the sentence that Prophet Says: "If Ali wants marry Abi Jahl's daughter ..."
is contrary to holy Quran. The forger of the tradition and the hero of tradition forger have not noticed that he attributed a sentence to Prophet that it is in fact against the explicit text of holy Quran. If Ali wants marry Abi Jahl's daughter, he must divorce my daughter. [۳۱]

ما از اهل سنت سؤال می‌کنیم که آیا طلاق زن به دست مرد است یا به دست پدر زن او ؟ آیا پدر زن چنین حقی دارد ؟ من از جوانان اهل سنت سؤال می‌کنم که اگر شما یک روزی تشخیص دادید که احتیاج به تجدید فراش دارید ، آیا پدر زن شما باید داخل مسجد و جلوی مردم اعلام کند که داماد من می‌خواهد برود زن بگیرد ، اگر می‌خواهد زن بگیرد ، دختر من را طلاق بدهد . آیا پدر زن شما چنین حقی دارد ؟ آیا شما نمی‌گویید که این پدر زن من کار خلاف قرآن ، سنت و خلاف ادب انجام داده است ؟

We ask Sunni community who can divorce the wife, the husband or father-in-law? Does father-in-law has such right? I ask Sunni community youth, if you realized you need to remarry, but your wife's husband come to mosque and announce in the presence of people that if my son-in-law want to marry, he

must divorce my daughter. Does he have such right to say so? Won't you say that my father-in-law has done contrary to Quran, tradition and politeness?

مرحوم سيد مرتضي رضوان الله تعالى عليه در كتاب تنزيه الأنبياء ص ٢٢٠ يك نكته بسيار ظريفي دارد كه مي گويد:
آفای مأمون خليفه عباسي دخترش را داد به امام جواد . ام الفضل نامه نوشت به پدرش كه امام جواد مي خواهد زن بگيرد ، شما بيا واسطه شو كه او روي من هوو نپاورد . مأمون جواب داد:
إنا ما أنكحناه لنحظر عليه ما أباحه الله له.
دخترم ! ما كه به امام جواد دختر نداده ايم تا حلال خدا را حرام كنيم.

Late Sayyid Murtiza may Allah bless him says a very elegant point in the book Taziyatul Anbiya Page ٢٢٠: Mr. Mamun gave his daughter in marriage to Imam Javad peace upon him. Omm-ul Fazl (Mamun's daughter) wrote a letter to his father informing that Imam Javad wants to marry and asked him to be intermediary not to let Imam Javad bring a rival wife over her. Mamun replied: "My daughter! We have not given a daughter away to Imam Javad to convert Allah's Halal into Haram."

این آقایان حاضر نیستند نسبت به مأمون چنین نسبتی را بدهند . آن وقت می آیند در صحیح بخاری و صحیح مسلم به آقا نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم این طور جسارت می کنند . پیامبر را آورده اند در يك سطح خیلی پایین قرار داده اند . البته از صحیح بخاری و مسلمی كه نقل می کنند پیامبر در جلوي مردم ایستاده ادرار می کرد ، با غسل جنابت می آمد به مسجد و بعد می رفت غسل می کرد و برمی گشت ، عایشه را بالای گردنش سوار می کرد تا برنامه رقص و شو ببیند ، چنین چیزی بعید نیست و قابل توجیه است.

These guys do not agree to attribute such matter (conversion of Allah's Halal to Haram) but they come and show such boldness toward Allah's Messenger (SAWS) inside Sahih Bukhari and Muslim. They decrease prophet's level to a low altitude. Of course it is justifiable and it should not be surprised of Sahih Bukhari and Muslim that narrates Grand prophet would urinate on foot in front of people!! He would come to mosque with pollution (Jinabat) and then washed his body (Ghusl) and return back!! Or giving a ride to Ayishah on his neck to watch dancing and performance!!!

هدایتی:
اساساً این دختری كه در این افسانه آمده كه امیر المؤمنین به خواستگاری او رفته و این داستان دروغین و جعلی را درست کرده اند ، این دختر كي بوده و در ادامه بفرمایید كه انگیزه جعل و درست كردن این افسانه و افسانه های مشابه چه بوده است ؟

Mr. Hedayati: Who is this daughter basically that fables says Amir al-muminin proposed her so they forged such untrue story? Who was this daughter? And please tell us what was the purpose of forging this fable and similar fables?

جواب استاد:
سه نكته اساسي است كه خیلی گذرا عرض می كنم . من روي این قضیه شاید بیش از ١٥٠ ساعت وقتم را گذاشته ام و از منابع متعدد اهل سنت نكاتي را درآورده ام كه

احساس می‌کنم این نکات را حتی علما و بزرگان شیعه هم به این شکل و به این گستردگی نکرده‌اند و یا هم اگر کرده‌اند ، بنده ندیده‌ام.

Dr. Qazvini: I would like three fundamental points in brief. I devoted ۱۵۰ hours to this matter and took out various points from Sunni Community's references which even I feel Shiite scholars have not done this work in this form and in this extensiveness or if they have done, I have not noticed it.

اولاً این دختری که بنا شد امیر المؤمنین به خواستگاری او برود ، این دختر کیست ؟
Firstly, who is this daughter that Amir Al-muminin intended to propose her?

همه نقل کرده‌اند ؛ از جمله ابن حجر ، مزی ، ذهبی و ... که این دختر ابی جهل جویریة بود . این جویریة تا سال هشتم هجرت کافر بود ، بعد از سال هشتم ، این دختر مسلمان شده است و مسلمانان او نیز زیر شمشیر بوده است . همان طوری که امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند آن‌هایی که در فتح مکه مسلمان شدند آن‌ها به ظاهر اسلام آوردند و حقیقتاً مسلمان نشدند:
فوالذي فلق الحبة وبرأ النسمة ما أسلموا ولكن استسلموا وأسروا الكفر ، فلما وجدوا أعوانا عليه أظهره . [۳۲]

Everybody has narrated including Ibn Hajar, Mazi, Zahabi and Etc. who say this daughter was Abi-Jahl's daughter named Jovayriya. Jovayriyah was infidel till ۸th year of Immigration. After year ۸th of immigration this girl became a Moslem and her Moslem ness was under force and sword. As Amir al-muminin (A.S) says: "Those who became Moslem in Mecca conquer, they believed in on the surface and did not believe in truthfully." [۳۲]

ابن اثیر در تاریخش و ابوالفداء در تاریخش ، می‌گویند وقتی مکه را فتح کردند ، بلال رفت روی کعبه مکرمه و شروع کرد به اذان گفتن . جویریة گفت:
الحمد لله پدر من در بدر کشته شد و نماند تا صدای (عذر می‌خواهم) عرعر بلال را بالای کعبه نشنید.
لقد أكرم الله أبي حين لم يشهد نهيق بلال فوق الكعبة . [۳۳]

Ibn Athir and Abul-Fida say in their history: when Mecca was conquered, Bilal climbed over the Kabah and commenced reciting Azan. Jovayriyah said: "Thanks to God that my father was killed in Badr battle and is not alive to hear the voice of (I apologize to say this) Bilal's braying over the Kabah." [۳۳]

و اضافه براین ، نقل کرده‌اند که ایشان می‌گفت : بغض و کینه قاتلین پدرم ، سراسر وجودم را فرا گرفته است . این کسی که قاتل پدرش را این طور دشمن دارد و شکمی نیست که قاتل پدرش هم امیر المؤمنین علیه السلام بوده است.

In addition, it has been narrated that she would say: "The spite and grudge of my father's killer exists deeply." This person is so spiteful against her father's killer and without any doubt her father's killer is Amir al-muminin (A.S).

نکته دیگر این که همه نوشته‌اند که هنگامی که ایشان مسلمان شد ، آقای عتاب بن أسید با ایشان در مکه ازدواج کرد و بعد از او نیز أبان بن سعید بن العاص بن أمية با او

ازدواج کرد . جویریة و شوهرش که از طرف رسول خدا والی مکه شد ، مادامی که پیغمبر در قید حیات بود ، این دو زن و شوهر به مکه نیامدند .
لما كان يوم الفتح أسلمت أم حكيم بنت الحارث . . . ، فبايعته جویریة بنت أبي جهل بن هشام . . . ، وتزوجها عتاب بن أسيد بن أبي العيص بن أمية ثم تزوجها أبان بن سعيد بن العاص بن أمية فلم تلد له شيئاً. [٣٤]

Another point which has been recorded is that as soon as she got Moslem, Mr. Itab Ibn Asid married her and after him Aban Ibn Saeed Ibn Al-Aas Ibn Amit married her. Jovayriyah and her husband were assigned as the governor of Mecca and as long as grand prophet was alive this couple did not come to Medina. [٣٤]

وعتاب بن أسيد الذي تزوجها، أسلم أيضاً يوم الفتح واستعمله النبي ٩ على مكة حين انصرف عنها بعد الفتح، فلم يزل أميراً على مكة حتى قبض النبي. [٣٥]
یعنی به مجردی این که جویریة در سال هشتم مسلمان شد ، آقای عتاب بن أسید هم مسلمان شد ، بلا فاصله با هم ازدواج کردند و تا پیامبر زنده بود ، این ها قدم به مدینه نگذاشتند.

And as soon as Jovayriyah got Moslem in year ٨th of Immigration, Mr. Atab Ibn Asid became Moslem as well and married at once and as long as Prophet was alive they did not step in Medina.

آیا این کافی نیست که عزیزان اهل سنت يك مقدار عقل و وجدانشان را به کار بیندازند که اصلاً این مسأله ساختگی است و دروغ بودن این قضیه واضح و روشن است.

Are not these proofs enough for dearest Sunni Community to apply their wise and conscience for a bit that this issue is a forged one and its lie reality is completely clear?

نکته سوم این که این عبارتی را که بخاری و مسلم نقل کرده اند که پیامبر رفت بالای منبر و گفت:
وَاللَّهِ لَا تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ أَبَدًا.
ما از این عزیزان اهل سنت سؤال می کنیم آیا همسران عثمان رقیه و ام کلثوم دختران پیغمبر بودند یا نه ؟ قطعاً به ما می گویند رقیه و ام کلثوم زنان عثمان دختر پیامبر بودند . عثمان آن زمانی که رقیه را داشت با رمله بنت شیبه ازدواج کرده است ؛ همان شیبه ای که:
قتل أبوها يوم بدر كافراً. [٣٦]
در روز بدر در حال کفر از دنیا رفته است.

The third point is that the sentence that Bukhari and Muslim narrated that Grand prophet said over the pulpit: "I swear to Allah daughter of Allah's messenger and daughter of Allah's enemy can not be collected in a home". Now we ask this dearest Sunni Community if Othman's wives, Ruqayyah and Umme Kolthum were Prophet's daughter or not? Surely they will reply Ruqayyah and Umme Kolthum, Othman's wives were Prophet's daughter. Othman married Shaybah's daughter Ramliah at the time Ruqayyah was his

wife. Shaybah was the same person who was killed in blasphemy at the day of Badr. [۳۶]

چه ازدواجش در مکه باشد و چه در مدینه ، این ازدواج یا مصادف با رقیه یا با ام کلثوم . ازدواج عثمان با رمله قبل از سال سوم باشد ، با رمله هوو بوده است ، بعد از سال سوم هجری باشد ، با ام کلثوم هوو بوده است.

Weather the marriage happens in Mecca or Medina, this marriage coincidences with the Marriage of Ruqayyah or Umme Kolthum. If Othman has married Ramlih before third year of immigration, Ramlih would have been rival wife with Ruqayyah and if he has married Ramlih after third year of immigration, Ramlih would have been rival wife with Umme Kolthum.

اگر واقعاً دختر پیامبر و دختر دشمن خدا هیچ‌گاه نزد يك مرد جمع نمی‌شود ، اگر حکمی از احکام خدا است ، چرا عثمان بین دختر رسول خدا و دختر عدو الله جمع کرد ؟

جناب عثمان همان زمانی که رقیه را داشت ، با فاطمه دختر ولید بن عبد الشمس ازدواج کرده بود . [۳۷]

If really Prophet's daughter and daughter of Allah's enemy's never can be collected near a man and if it is really a command of Allah commands, why Othman did so?

Excellency Othman had already married Valid Ibn Abd Ash-Shams's daughter when married Ruqayyah. [۳۷]

ولید خودش کافر بود تا در روز فتح مکه مسلمان شد.
الولید بن عبد شمس بن المغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم القرشي المخزومي .
. . أسلم يوم الفتح. [۳۸]

Valid was infidel when he became Moslem at conquering day of Mecca. [۳۸]

اگر این حکم از احکام شرعی است ، چرا عثمان بین رقیه و ام کلثوم و بین ام البنین دختر عیینه که از کفار بوده و او هم در قضیه فتح مکه مسلمان شده ، ازدواج کرده است ؟ [۳۹]

If this command is a religious one, why Othman married Eyniyah's daughter, who was one of infidel and became Moslem at the day Mecca conquer, while he already married Ruqayyah and Umme Kolthum?

اگر واقعاً سخن پیامبر حکمی از احکام خداوند است ، اهل سنت در قضیه ازدواج‌های عثمان چه می‌گویند ؟ یا باید بگویند این حکم از احکام خداوند نیست و این روایتی که در صحیح بخاری آمده است دروغ و ساختگی است ، افسانه است که آقای مسور تحت تأثیر بنی امیه آن را جعل کرده است ، یا اگر حکمی از احکام خداوند است ، باید متلزم بشوند که رقیه و ام کلثوم دختران پیامبر نبوده‌اند ، دختر خوانده آن حضرت بوده ؛ یعنی دختر خواهر زاده ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها . از این دو راه یکی را باید انتخاب کنند.

If grand prophet's words are a command of Allah's command, what Sunni community says about the Othman's marriages issue? Either they must say this command is not Allah's command and the narration in Sahih Bukhari is a forged one and lie, and it is a fable that Mr. Musavvir has forged under the consequence of Bani Umayyah or if it is a command of Allah's command, then they must be bound over that Ruqayyah and Umme Kolthum were not Prophet's daughters while they were his step daughters, in the other words they were, Ummul Muminin, Hazrat Khadija's nieces. They are to choose one of these options.

انگیزه جعل این حدیث کاملاً روشن است . پیغمبر اکرم از يك طرف مي فرماید : فاطمة بضعة مني ، من اغضبها فقد اغضبني . من آذاها فقد آذاني . این روایتی است غیر قابل انکار.

The motive of forging this tradition is completely clear. From one side Grand Prophet says: "Fatima is part of my body, anyone who makes her angry, surely make me angry and anyone who annoy her, surely annoy me." This is an undeniable narration.

از طرف دیگر هم جناب آقای بخاری نقل می کند در صحیحش: فَغَضِبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ، فَلَمْ تَزَلْ مَهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوفِّيَتْ. [٤٠] حضرت زهرا از ابوبکر غضبناک شد و از او قهر کرد و این قهر کردنش تا روز وفات حضرت زهرا ادامه داشت.

And from other side Excellency Bukhari narrates in his Sahih: "Hazrat Zahra got angry with Abu-Bakr and broke off her relation and this situation continued till her death." [٤٠]

در روایت دیگر باز می گوید : فَوَجَدَتْ فَاطِمَةُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ . . . ، فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تَكَلِّمْهُ حَتَّى تُوفِّيَتْ. [٤١]

In another narration he narrates again: ... [٤١]

و در روایت سوم می نویسد : فَهَجَرَتْهُ فَاطِمَةُ، فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى مَاتَتْ. [٤٢]

And he writes in third narration: ... [٤٢]

باز از عایشه نقل می کند: فَلَمَّا تُوفِّيَتْ، دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِيُّ لَيْلًا، وَلَمْ يُؤْذِنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَصَلَّى عَلَيْهَا، وَكَانَ لِعَلِيِّ مِنَ النَّاسِ وَجْهٌ حَيَاةَ فَاطِمَةَ، فَلَمَّا تُوفِّيَتْ اسْتَنَكَرَ عَلِيُّ وَجُوهَ النَّاسِ. [٤٣]

هنگامی که حضرت زهرا از دنیا رفت ، حضرت علی علیه السلام آن حضرت را شبانه دفن کرد و به ابابکر اعلام نکردند که در تشیع و تدفین آن حضرت شرکت کند.

Again narrates by Ayishah: "When Hazrat Zahra passed away, Hazrat Ali (A.S) buried her at night and did not inform Abu-Bakr to attend at her funeral and burial ceremony." [٤٣]

اهل سنت دیده‌اند از طرفي « فاطمة بضعة مني ، من اغضبها فقد اغضبني . من آذاها فقد آذاني » از طرف دیگر « فَغَضِبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ، فَلَمْ تَزَلْ مَهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوَفِّيتِ » آمده‌اند این قضیه را ساخته‌اند که مثل قضیه عایشه که در برابر امام علي عليه السلام ایستاد ، فاطمه هم در برابر ابوبکر ایستاد . اگر چنانچه فاطمه با ابوبکر سخني نگفت ، عایشه هم با علي سخن نگفت . و این قضیه منشأش خواستگاري امام علي عليه السلام از دختر ابوجهل بوده است و ارتباطي با این قضايا ندارد.

Sunni Community has noticed from one side "Fatima is part of my body, anyone who makes her angry, surely make me angry and anyone who annoy her, surely annoy me." And from other side "Hazrat Zahra got angry with Abu-Bakr and broke off her relation and this situation continued till her death." So they forged this matter that as Ayishah resisted against Amir al-muminin, Fatima resisted against Abu-Bakr. If Fatima did not talk Abu-Bakr, also Ayisha did not talk with Ali (A.S). And the mentioned matter result from Imam Ali's proposal from Abu-Jahl's daughter and does not have any relation with these matters!!!

- [۱] صحیح البخاری: ج ۴ ص ۲۰۹، ح (قبل ۳۷۱۱)، کتاب فضائل الصحابة، ب ۱۲ باب مناقب قرآنية رسول الله صلى الله عليه وسلم . ج ۴، ص ۲۱۹، ح (قبل ۳۷۶۷)، کتاب فضائل الصحابة، ب ۲۹ باب مناقب فاطمة عليها السلام.
- [۲] صحیح البخاری: ج ۴، ص ۱۸۳، ح ۳۶۲۴، کتاب المناقب، ب ۲۵ باب علامات النبوة في الإسلام.
- [۳] صحیح مسلم: ج ۷ ص ۱۴۴، ح ۶۲۰۸، کتاب فضائل الصحابة رضی الله تعالى عنهم، ب ۱۵، باب فضائل فاطمة بنت النبي عليها الصلاة والسلام.
- [۴] الاستيعاب ج ۴، ص ۱۸۹۵، الإصابة، ج ۸، ص ۱۰۲، سير أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲۶، نظم درر السمطين للزرندي الحنفي ص ۱۷۹، تاريخ دمشق، ج ۴۲، ص ۱۳۴.
- [۵] فتح الباري، ج ۷، ص ۱۰۵، فيض القدير للمناوي المتوفى ۱۰۳۱، ج ۴، ص ۵۵۵، تفسير الألويسي المتوفى ۱۲۷۰، ج ۲، ص ۱۵۶، جواهر المطالب لابن الدمشقي الشافعي المتوفى ۸۷۱: ج ۱ ص ۱۵۳.
- [۶] المستدرک: ۳ / ۱۵۳ . حاکم بعد از نقل حدیث می‌گوید: " هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه. " همچنین این روایت ، در این کتابها نقل شده است : مجمع الزوائد: ۹ / ۲۰۳، الأحاد والمثاني للضحاک: ۵ / ۳۶۳، الذرية الطاهرة النبوية للدولابي: ۱۱۹، المعجم الكبير للطبراني: ۱ / ۱۰۸، ۲۲ / ۴۰۱، نظم درر السمطين للزرندي الحنفي: ۱۷۸، الكامل لعبدالله بن عدي: ۲ / ۳۵۱، تاريخ مدينة دمشق: ۳ / ۱۵۶، أسد الغابة: ۵ / ۵۲۲، ذيل تاريخ بغداد: ۲ / ۱۴۰، ۲ / ۱۴۱ ميزان الاعتدال: ۳ / ۴۹۲، الإصابة: ۸ / ۲۶۵، ۲۶۶ / ۲، تهذيب التهذيب: ۲ / ۳۹۲، سبل الهدى والرشاد للصالحي الشامي: ۱۱/۴۴.
- [۷] صحیح مسلم ۷/۱۴۱ ح ۶۲۰۲) کتاب فضائل الصحابة رضی الله تعالى عنهم، ب ۱۵ -باب فضائل فاطمة بنت النبي عليها الصلاة والسلام، وليس فيه قضية الخطبة.
- [۸] فتح الباري: ج ۹ ص ۲۷۰، باب ذب الرجل عن ابنته.
- [۹] فتح الباري: ۷ / ۸۲ . وهكذا ورد في فيض القدير: ج ۴ ص ۵۵۴.
- [۱۰] فيض القدير شرح الجامع الصغير للمناوي: ۶ / ۲۴، ح ۸۲۶۷.
- [۱۱] عن زيد بن أرقم قال كان لنفر من أصحاب رسول الله عليه وسلم أبواب شارعة في المسجد قال فقالوا يوما سدوا هذه الأبواب الا باب على قال فتكلم في ذلك الناس قال فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فحمد الله تعالى وأثنى عليه ثم قال أما بعد فاني أمرت بسد هذه الأبواب الا باب على وقال فيه فائلكم واني والله ما سددت شيئا ولا فتحته ولكني أمرت بشئ فاتبعته.

مسند احمد - الإمام احمد بن حنبل - ج ٤ - ص ٣٦٩ و سنن الترمذي - الترمذي - ج ٥ - ص ٣٠٥ و المستدرک - الحاكم النيسابوري - ج ٣ - ص ١٢٥ (حاكم بعد از نقل حديث مي گوید : هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه) و مجمع الزوائد - الهيثمي - ج ٩ - ص ١١٤ . ابن حجر عسقلاني بعد از نقل حديث «خوخة أبي بكر» مي نويسد:
 (تنبيه) * جاء في سد الأبواب التي حول المسجد أحاديث يخالف ظاهرها حديث الباب منها حديث سعد بن أبي وقاص قال أمرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ... أخرجه أحمد والنسائي وإسناده قوي وفي رواية للطبراني في الأوسط رجالها ثقات من الزيادة فقالوا يا رسول الله سددت أبوابنا ... وعن زيد بن أرقم قال كان لنفر من الصحابة ... أخرجه أحمد والنسائي والحاكم ورجالهم ثقات وعن ابن عباس قال أمر رسول الله ... وفي رواية وأمر بسد الأبواب غير باب علي ... أخرجهما أحمد والنسائي ورجالهما ثقات وعن جابر بن سمرة قال أمرنا رسول الله ... أخرجه الطبراني وعن ابن عمر قال كنا نقول في زمن رسول الله ... أخرجه أحمد وإسناده حسن وأخرج النسائي من طريق العلاء بن ... ورجالها رجال الصحيح الا العلاء وقد وثقه يحيى بن معين وغيره وهذه الأحاديث يقوي بعضها بعضا وكل طريق منها صالح للاحتجاج فضلا عن مجموعها وقد اورد ابن الجوزي هذا الحديث في الموضوعات وأخرجه من حديث سعد بن أبي وقاص وزيد بن أرقم وابن عمر مقتصرًا على بعض طرقه عنهم وأعله ببعض من تكلم فيه من رواته وليس ذلك بقادح لما ذكرت من كثرة الطرق وأعله أيضا بأنه مخالف للأحاديث الصحيحة الثابتة في باب أبي بكر وزعم أنه من وضع الرافضة قابلوا به الحديث الصحيح في باب أبي بكر انتهى وأخطأ في ذلك خطأ شنيعا فإنه سلك في ذلك رد الأحاديث الصحيحة بتوهمه المعارضة (فتح الباري - ابن حجر - ج ٧ - ص ١٢ - ١٣)

[١٢] صحيح البخاري - البخاري - ج ١ - ص ١٢٠ و صحيح مسلم - مسلم النيسابوري - ج ٧ - ص ١٠٨ .

[١٣] مسند احمد - الإمام احمد بن حنبل - ج ٣ - ص ٣ و ج ٣ - ص ٦٢ و ج ٣ - ص ٦٤ و ج ٣ - ص ٨٢ و سنن ابن ماجة - محمد بن يزيد القزويني - ج ١ - ص ٤٤ و سنن الترمذي - الترمذي - ج ٥ - ص ٣٢١ و ج ٥ - ص ٣٢٦ و فضائل الصحابة - النسائي - ص ٢٠ و ص ٥٨ و شرح مسلم - النووي - ج ١٦ - ص ٤١ و مجمع الزوائد - الهيثمي - ج ٩ - ص ١٦٥ و و المستدرک - الحاكم النيسابوري - ج ٣ - ص ١٦٧ و ... حاكم نيسابوري بعد از نقل حديث مي نويسد:

هذا حديث قد صح من أوجه كثيرة وأنا أتعجب انهما لم يخرجاه.
 [١٤] مسند احمد - الإمام احمد بن حنبل - ج ١ - ص ٨٠ و سنن ابن ماجة - محمد بن يزيد القزويني - ج ١ - ص ٣٦ و سنن الترمذي - الترمذي - ج ٥ - ص ٢٧٢ و مجمع الزوائد - الهيثمي - ج ٩ - ص ٥٣ و ...

[١٥] هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه. المستدرک: ٣/١٤٩.

[١٦] المستدرک - الحاكم النيسابوري - ج ٣ - ص ١٢٦ و مجمع الزوائد - الهيثمي - ج ٩ - ص ١١٤ و المعجم الكبير - الطبراني - ج ١١ - ص ٥٥ و الاستيعاب - ابن عبد البر - ج ٣ - ص ١١٠٢ و الفايق في غريب الحديث - جار الله الزمخشري - ج ٢ - ص ١٦ و شرح نهج البلاغة - ابن أبي الحديد - ج ٧ - ص ٢١٩ و نظم درر السمطين - الزرندي الحنفي - ص ١١٣ و الجامع الصغير - جلال الدين السيوطي - ج ١ - ص ٤١٥ و كنز العمال - المتقي الهندي - ج ١١ - ص ٦٠٠ و فيض القدير شرح الجامع الصغير - المناوي - ج ١ - ص ٤٩ و دفع الارتياح عن حديث الباب - علي بن محمد العلوي - ص ٣ و ...

[١٧] تاريخ دمشق - ابن عساكر - ج ٢٠ ص ٩ و كشف الخفاء - العجلوني - ج ١ - ص ٢٠٤ و فتح الملك العلي - أحمد بن الصديق المغربي - ص ١٥٦ و لسان الميزان - ابن حجر - ج ١ - ص ٤٢٣ و ...

[١٨] صحيح البخاري - البخاري - ج ٤ - ص ٢٠٨ و ج ٥ - ص ١٢٩ و صحيح مسلم - مسلم النيسابوري - ج ٧ - ص ١٢٠ و سنن ابن ماجة - محمد بن يزيد القزويني - ج ١ - ص ٤٣ و ج ١ - ص ٤٥ و سنن الترمذي - الترمذي - ج ٥ - ص ٣٠٢ و مسند احمد - الإمام احمد بن حنبل - ج ١ - ص ١٧٠ و المستدرک - الحاكم النيسابوري - ج ٢ - ص ٣٣٧ و السنن الكبرى - البيهقي - ج ٩ - ص ٤٠ و ...

- [١٩] تاريخ بغداد - الخطيب البغدادي - ج ٨ - ص ٢٦٢ و تاريخ مدينة دمشق - ابن عساكر - ج ١٢ - ص ٣٤٩ و تهذيب الكمال - المزي - ج ٥ - ص ٥٧٧ و تهذيب التهذيب - ابن حجر - ج ٢ - ص ٢٠٩ و تاريخ الإسلام - الذهبي - ج ١٠ - ص ١٢٢ و ...
- [٢٠] صحيح البخاري: ج ٤ ص ٤٧، ح ٣١١٠، كتاب فرض الخمس، ب ٥ باب مَا ذُكِرَ مِنْ دِرْعِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ . وانظر: صحيح مسلم: ج ٧ ص ١٤١، ح ٦٢٠٣، كتاب فضائل الصحابة، ب ١٥، باب فَضَائِلِ فَاطِمَةَ بِنْتِ النَّبِيِّ عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ.
- [٢١] صحيح البخاري ج ٦، ص ١٥٨، ح ٥٢٣٠، كتاب النكاح، ب ١٠٩ - باب ذَبُّ الرَّجُلِ عَنِ ابْنَتِهِ، فِي الْغَيْرَةِ وَالْإِنْصَافِ وَصَحِيحِ مُسْلِمٍ، ج ٧، ص ١٤١، ح ٦٢٠١، كتاب فضائل الصحابة رضى الله تعالى عنهم، ب ١٥ - باب فَضَائِلِ فَاطِمَةَ بِنْتِ النَّبِيِّ عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
- [٢٢] صحيح البخاري: ج ٤ ص ٢١٠ (ص ٧١٠، ح ٣٧١٤)، كتاب فضائل الصحابة، باب ١٢، باب مناقب قرابة رسول الله و ج ٧ ص ٢١٩ (ص ٧١٧ ح ٣٧٦٧)، كتاب فضائل الصحابة، باب ٢٩، باب مناقب فاطمة (س.)
- [٢٣] صحيح مسلم: ج ٧ ص ١٤١ ح ٦٢٠٢، كتاب فضائل الصحابة، باب ١٥ باب فضائل فاطمة بنت النبي.
- [٢٤] المستدرک: ج ٣ ص ١٥٣.
- [٢٥] شرح نهج البلاغة - ابن أبي الحديد - ج ٤ - ص ٦١ - ٦٢.
- [٢٦] سير أعلام النبلاء: ج ٣ ص ٣٩٢.
- [٢٧] تهذيب التهذيب: ج ١٠ ص ١٣٧ . وانظر: المزي، تهذيب الكمال: ج ٢٧ ص ٥٨١ . الذهبي، سير أعلام النبلاء: ج ٣ ص ٣٩٤ .
- [٢٨] ابن حجر، الإصابة: ج ٦ ص ٩٤.
- [٢٩] صحيح مسلم: ج ١ ص ١٨٤، ح ٦٦٠، كتاب الحيض، ب ١٩ باب الإِعْتِنَاءُ بِحِفْظِ الْعَوْرَةِ .
- [٣٠] النساء / ٣ .
- [٣١] صحيح البخاري، ج ٦، ص ١٥٨، صحيح مسلم، ج ٧، ص ١٤١.
- [٣٢] نهج البلاغة - خطب الإمام علي (ع) - ج ٣ - ص ١٦ باب المختار من كتب مولانا أمير المؤمنين عليه السلام ورسائله إلى أعدائه وأمرائه بِلادِهِ . (١٦) .
- [٣٣] الكامل في التاريخ: ج ٢ ص ٢٥٤، باب ذكر فتح مكة و تاريخ أبي الفداء: ج ١ ص ١٨١.
- [٣٤] الطبقات الكبرى، ج ٨، ص ٢٦١ - ٢٦٢.
- [٣٥] تهذيب الكمال ج ١٩ ص ٢٨٢ ٢٨٣.
- [٣٦] الإصابة، ج ٨، ص ١٤٢ - ١٤٣ رقم ١١١٩٢ و البداية والنهاية، ج ٧، ص ٢٤٥ و الاستيعاب، ج ٤، ص ١٨٤٦ رقم ٣٣٤٥.
- [٣٧] الإصابة، ج ٨، ص ٢٨٢ رقم ١١٦٣٨، و ص ٢٧٧ رقم ١١٦١٢ . ج ٦، ص ٤٨١ ٤٨٠ . الطبقات الكبرى، ج ٣، ص ٥٤، و ج ٥، ص ١٥٣، تاريخ مدينة دمشق، ج ٢١، ص ٢٢١.
- [٣٨] الاستيعاب، ج ٤، ص ١٥٥٢ رقم ٢٧٢٠.
- [٣٩] الإصابة، ج ٨، ص ٣٦٥ - رقم ١١٩١٨ و البداية والنهاية، ج ٧، ص ٢٤٥، الطبقات الكبرى، ج ٣، ص ٥٤ و الاستيعاب، ج ٣، ص ١٢٤٩، رقم ٢٠٥.
- [٤٠] صحيح البخاري: ج ٤ ص ٤٢، ح ٣٠٩٣، كتاب فرض الخمس، ب ١ باب قَرْضُ الْخُمْسِ.
- [٤١] صحيح البخاري: ٥ / ٨٢، (ص ٨٠٢ ح ٤٢٤٠) كتاب المغازي، ب ٣٨ باب غَزْوَةُ خَيْبَرَ . ب ١٦ باب قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ج لَا نُورُثُ مَا تَرَكَنَا فَهُوَ صَدَقَةٌ وَصَحِيحِ مُسْلِمٍ: ج ٥، ص ١٥٤، ح ٤٤٧١، كتاب الجهاد والسير (المغازي.)
- [٤٢] صحيح البخاري، ج ٨، ص ٣، ح ٦٧٢٦، كتاب الفرائض، ب ٣ باب قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا نُورُثُ مَا تَرَكَنَا فَهُوَ صَدَقَةٌ
- [٤٣] صحيح بخاري، ج ٥، ص ٨٢، ح ٤٢٤٠، كتاب المغازي، ب ٣٨، باب غَزْوَةُ خَيْبَرَ وَصَحِيحِ مُسْلِمٍ، ج ٥، ص ١٥٤، ح ٤٤٧٠، كتاب الجهاد والسير (المغازي)، ب ١٦ - باب قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «لَا نُورُثُ مَا تَرَكَنَا فَهُوَ صَدَقَةٌ»